جبهه جمهوریخواهی ایرانیان
جمهوری عرفی، دمکراتیک و مردمسالار

در واشینگتن چه گذشت؟

بعد از ظهر روز یکشنبه چهارم یا دوشنبه پنجم ماه می ۲۰۰۳ در اطاقم نشسته بودم و در کار ایندکس کردن جلد چهارم خاطرات علم برای مطالعه هم میهنان بر روی سایت اینترنتی www.golshan.com غرق بودم که صدای زنگ تلفن رشته کار و اندیشه ام را پاره کرد. گوشی را برداشتم و با تعجب صدای آقای اسدالله مروّتی صاحب تلویزیون ۲٤ ساعته صدای ایران در لوس آنجلس را که چندسالی بود نشنیده بودم شنیدم. پس از احوال پرسی گرمی که ایشان از من کردند فرمودند: **حسیبی از تو خواهشی دارم.**
عرض کردم اگر قادر باشم انجام خواهم داد.
تو که میدانی حسیبی جان وضع مملکتمان تا چه حد وخیم است.
تصدیق کردم.
می خواهم از تو خواهش کنم هفته آینده در واشینگتن اختلافات را به خاطر وضع ویژه ایران کنار بگذارید و با هم متحد شوید.
پرسیدم راجع به چه موضوعی صحبت می کنید؟ من بی خبرم!.
سوآل کردند تو خبر نداری؟
عرض کردم نخیر، بنده بی اطلاعم!.
*** گفتند هفته آینده قرار است همه سازمان های جبهه ملی در واشینگتن گرد هم جمع شوند و باب مراوده و اتحاد را برای نجات وطن بگشایند.**
عرض کردم بسیار خوشحالم ولی همانطور که عرض کردم بنده تا این لحظه بی خبر بودم.
مگر ممکن است تو را که یکی از پیروان جدی و . . . مصدق هستی را دعوت نکرده باشند؟
عرض کردم همه چیز ممکن است، شاید به این خاطر که من عضو هیچیک از سازمان های جبهه ملی نیستم مرا دعوت نکرده اند.
فرمودند با وجود بر این حتماً تو را دعوت خواهند کرد و من از تو خواهش می کنم به من قول بدهی همه باهم متحد شوید.
عرض کردم به شما قول می دهم در هر وضعیتی هر آنچه از دستم بر آید و در جهت منافع مردم و میهنم باشد انجام خواهم داد خیالتان راحت باشد.
کم تر از بیست و چهار ساعت بعد در حالی که سرم را میان دو دست گرفته بودم و در این اندیشه بودم که چرا آقای اسدالله مروتی یک مشروطه خواه محکم و استوار و یار وفادار آقای رضا پهلوی یکباره سنگ سازمان های جبهه ملی را به سینه می زند و نگران اتحاد یا عدم اتحاد آن ها شده و چرا از میان این همه پیغمبران جرجیس را(من را) انتخاب کرده است گوشی تلفن را بر داشتم. از آنطرف خط شنیدم که گفت:
الو من بیژن مهر هستم و می خواستم شما را برای جلسه اتحاد در ۱۱ و ۱۲ همین ماه می به واشینگتن دعوت کنم.
با وجود این که آقای مروّتی شرح مختصری از جریان را داده بودند پرسیدم آیا ممکن است بفرمائید چه خبر است و هدف از این جلسه چیست؟ ایشان گفتند:
قرار است سازمان های جبهه ملی برای تشکیل دادن یک جبهه واحد بکوشند و در صورت توفیق در جلسه روز یکشنبه دوازدهم نسبت به تشکیل جبهه و یا شبکه واحدی که تمامی جمهوریخواهان را در بر گیرد اقدام کنند.
عرض کردم بر این مژده گر جان فشانم رواست و دعوتشان را پذیرفتم. پرسیدم آیا ممکن است محل تشکیل جلسه ها و ساعت و برنامه ها را نیز بفرمائید؟

ابراز نمودند**هنوز معلوم نیست، ولی همه، منجمله آقای دکتر باقرزاده و بسیاری دیگر از مهمان ها قرار است در هتل دبل تری (Double Tree Hotel) اقامت کنند.** (شماره تلفن و آدرس را نیز به بنده مرحمت فرمودند.)
بار دیگر سرگیجه ام در این زمینه به اوج رسید که مگر آقای دکتر باقرزاده عضو جبهه ملی هستند و من خبر ندارم؟ و مگر ایشان منشور 81 خود را کنار گذاشته و مصمم به پیوستن به جبهه و شبکه جمهوریخواهان شده اند؟ گویا من از قافله آخرین اخبار حیرت آور روز عقب افتاده بودم.
سرگیجه ام ادامه داشت و فکرم به جائی نمی رسید، اما چیزی در مغزم به من می گفت باید به واشینگتن رفت، شاید بتوان کاری مفیدی انجام داد.
بلیط هواپیما را خریدم، همان هتل را نیز رزرو کردم. قرار بود ساعت یازده و نیم شب (شنبه دهم ماه) به واشینگتن برسم.

روز بعد دوست محترم و خوش قلب که عضو علنی و رسمی و برجسته جبهه ملی ایران در واشینگتن نیز بود پس از قریب یکی دو سال که از از هم بی خبر بودیم به من تلفن فرمودند که شنبه شب ساعت هفت بعد از ظهر در منزلشان نشست خصوصی اعضای محترم جبهه ملی برقرار خواهد شد و از من خواستند در صورت امکان بلیط هواپیما را به نحوی عوض کنم که بتوانم در آن نشست حضور داشته باشم. امرشان را اطاعت کردم. بلیط اولیه را فراموش کردم و بلیط دیگری خریدم که بتوانم زودتر به واشینگتن برسم.

به خاطر بالا گرفتن لحظه به لحظه تب «امروز فقط اتحاد» و « اتحاد برای همه پرسی» و« فراخوان آقای حشمت الله طبرزدی» و «اتحاد زیر چطر منشور 81 آقای دکتر حسین باقرزاده» و وقاحت های بعضی از تلویزیون های لوس آنجلس در باره اینگونه قضایا و گفته ها و شنیده های دیگر در رابطه با کمپ سیاسی آقای رضا پهلوی و . . . و . . . ، روز قبل از مسافرت به واشینگتن (جمعه نهم می) آثار دسیسه کوچک یا بزرگی در رابطه با جلسه واشینگتن در ذهن من سخت جا گرفت. به این دلیل تصمیم گرفتم برای نشان دادن موانع بسیار ساده و پیش پا افتاده ای که اتحاد، ائتلاف و یا هر کار دیگری با دارو دسته سلطنت طلبان را بی چون و چرا نشان می دهد بر روی کاغذ آورم و روی سایت www.chebayadkard.com که کلید آن در دست حقیر خودم بود در قسمت « **سخن هفته**» منتشر کنم. این مطلب را با عنوان ویژه « **حد اقل شرایط اتحاد یا ائتلاف با مشروطه خواهان (سلطنت طلبان)** » **نوشتم** و به اغلب سایت های اینترنتی و ظاهراً دلسوز مردم ستمدیده و محروم ایران هم فرستادم که به جز یک یا دو سایت بقیه آن را منتشر نکردند که این نیز نمی توانست از شک و تردید من در اطراف مسئله بکاهد.

روز دهم ماه می در ساعت سه بعد از ظهر وارد همان هتل معروف در شهر واشینگتن شدم. چمدانم را در اطاق 624 گذاشتم و پس از یک ساعت استراحت به سرسرای هتل برگشتم. آقای ضیا آتابای صاحب و مدیر تلویزیون ملی ایران در لوس آنجلس را دیدم و سلام و احوالپرسی بین ما رد و بدل شد. از ایشان پرسیدم شما هم مثل من برای تشکل ملیون و جمهوریخواهان به اینجا آمده اید؟ ایشان جواب مثبت دادند و نیز اضافه کردند برای ایشان هیچ فرقی نمی کند که رضا پهلوی شاه شود یا مصدقی ها، مهم این است که دمکراسی موجود باشد. فرمایش گهربارشان را با علامت دست و پا و سر و غیره تأیید کردم و از ایشان دور شدم.

قبل از حرکت به سوی منزل آن دوست محترم برای شرکت در نشست خصوصی شب رفت و آمدهای چهره های مشهور و مشکوکی را که به نظر نمی رسید در زمره ملیون یا در زمره جمهوریخواهان باشند

در سرسرای هتل مشاهده کردم. از سوی دیگر ورود آقای شهرام همایون مدیر و صاحب تلویزیون کانال یک در شهر لوس آنجلس و تیم ایشان و دوربین ها و وسائل مربوطه را نیز شاهد بودم ولی با ایشان صحبتی نکردم زیرا ایشان مرا نمی شناختند و بنده هم ضرورتی برای سلام و علیک در آن لحظه احساس نکردم.

شب در آن نشست شرکت کردم و چهره هائی را دیدم که همگی در زمره اعضای جبهه ملی نبودند، خود من نیز چنین افتخاری نصیبم نشده بود. برای مثال آقای دکتر حسین باقرزاده نیز حضور داشتند که خود در جهت به ثمر رساندن اتحاد ویژه ای مبتنی بر منشوری به نام « منشور ۸۱» تلاش می کنند که کوچک ترین رابطه ای با اتخاد وسیع جمهوریخواهان ندارد. آنچه را که بنده تا آن لحظه بی خبر مانده بودم همانا تشکیل جلسه دیگری در صبح آن روز بوده است که گویا خوشبختانه منجر به ادغام دو و یا چند سازمان جبهه ملی در جبهه واحدی شده بود که در آن نشست اعلام گردید. نگارنده، مسرت خود را از این واقعه قبلا بیان داشته و هم اکنون نیز در اینجا کتباً اعلام میدارد. در ضمن ظرف چند دقیقه ای که برای صحبت به بنده داده شد آرزو کردم به زودی **جبهه جمهوریخواهان (جمهوری عرفی، دمکراتیک و مردمسالار) و پیرو راه مصدق بزرگ** از دل جبهه ملی ایران و هواداران راستین **اخلاق سیاسی** وی سر بر آورد. در این نشست از جمله اعلام نمودند که جلسه اتحاد جمهوریخواهان فردا رأس ساعت 2 بعد از ظهر در همان هتل محل اقامت این حقیر و اقامت بسیاری دیگر از شرکت کنندگان در ماجرائی که مغز و فکر مرا به خود مشغول داشته بود تشکیل خواهد شد. آقای پارسا سربی برنامه ساز خوب و صادق تلویزیون رنگارنگ در شهر واشینگتن با بنده قرار مصاحبه ای در ساعت یک بعد از ظهر را از پیش در رابطه با سایت های چه باید کرد؟ و موضوع پیشنهادی که در باره لزوم تشکیل "جبهه جمهوریخواهان ایران" کرده بودم و نوشته اخیرم در رابطه با نوشته" حد اقل شرایط اتحاد با سلطنت طلبان" گذاشته بود که با این ترتیب منتفی می شد زیرا شرکت کردن در جلسه فردا دو بعد از ظهر برای اتحاد جمهوریخواهان بسی مهم تر بود. باید فردا صبح به ایشان اطلاع می دادم.

از آنجا دیروقت مستقیما به اطاق هتل پناه آوردم. مطالب بیان شده در جلسه امشب سرگیجه ام را در اطراف این جریان چند برابر کرده بود. فردا صبح (یازدهم ماه می) به آقای پارسا سربی تلفن کرده اطلاع دادم که از شرکت در آن مصاحبه در ساعت یک معذورم. ایشان با مهربانی عذر موجه مرا پذیرفتند، ولی از من پرسیدند آیا بهتر نیست که ایشان هم با دوربین و وسائل فیلم برداری به هتل بیایند؟. عرض کردم من نمی دانم ولی چه اشکالی می تواند داشته باشد؟، زیرا جلسه در باره اتحادی بس بزرگ و مبارک در رابطه با کار میهن و مردم پریشانمان است. سپس همه وقتم را تا زمان برقراری جلسه اتحاد جمهوریخوهان در سرسرای هتل با افکاری مغشوش و نگران از دسیسه ای که بوی تعفن آن از همه سوی احساس می شد گذراندم. جمعی از مشروطه خواهان(سلطنت طلبان) را دیدم که در تلاش بودند. دور بین های بزرگ و کوچک فیلمبرداری و تلویزیونی را می دیدم که در دست این و آن حمل می شود و در تعجب و حیرت غوطه ور بودم. در سرسرا و راهرو هتل قدم می زدم که دو اطاق کنفرانس را پهلوی همدیگر با تابلو جلسه ایرانیان که در کنار درهای ورودی آن اطاق ها نصب شده بود یافتم، ولی یکی از آنان به نحو بارزی در اختیار مشروطه خواهان بود و دیگری در اختیار جمهوریخواهان. حالا دیگر کم مانده بود که از شدت تعجب منفجر شوم. دوستان جبهه ملی، همان یاران خوب و کارکشته سیاسی را دیدم که یکی یکی از راه می رسیدند. از آن ها می پرسیدم آیا از اطاق بغلی خبری دارید که محل تشکیل جلسه مشروطه خواهان است؟. بسیاری از آنان جواب مثبت می دادند و بعضی اظهار بی اطلاعی می کردند. از همه می پرسیدم چه رابطه ای بین کار ما و آنان وجود دارد؟ **همه می گفتند هیچ رابطه ای وجود ندارد، این کاملا حادثه ای اتفاقی است که جلسه ما با آنان تلاقی کرده است !!** نفس گرم من در آهن سرد آنان چنان بی تأثیر بود که با خود می گفتم مبادا خواب می بینم!! مبادا مالیخولیا به سراغم آمده!!!

زیرا حتا یک نفر هم یافت نشد که با من در مورد غیر عادی بودن این جریان به راستگوئی ذره ای ارزش قائل شود. داشتم دیوانه می شدم. می خواستم فریاد بر آورم همه دروغ میگوئید، کم مانده بود سر به سنگ و دیوار بکوبم . . . . .

لحظه ای بعد آقای اسدالله مروتی را در سرسرای هتل دیدم. با هم سلام و علیکی کردیم. ایشان شروع به صحبت با من در باره سجایای اخلاقی و وضع مالی و دیگر خصوصیات آقای رضا پهلوی کردند. از جمله فرمودند: **حسیبی هیچ میدانی این جوان در چه خانه ای سکونت می کند؟** منظورشان البته آقای رضا پهلوی بود. در حالی که معلوم بود ایشان به احتمال قوی همان نوشته اخیر مرا در باره "حد اقل شرایط اتحاد با مشروطه طلبان (سلطنت طلبان)" را دیده و خوانده اند گفتم نه نمی دانم در چه خانه ای زندگی می کنند. ایشان گفتند: **باور کن خانه ایست معمولی و محقر که تو حاضر نیستی یک روز هم در آن زندگی کنی. با** اظهار تعجب عرض کردم نمی دانستم ولی وقتی شما بگوئید باید باور کنم. ایشان گفتند: **حسیبی بیا همین الان سوار ماشین من شویم تا تو را به آنجا ببرم، خودت با چشم خود ببین.** گفتم نه لزومی برای دیدن خانه ایشان نیست. سپس چنین ادامه دادند که: **حسیبی او فقط پنج میلیون دلار پول دارد که در حساب پس اندازی گذاشته از بهره آن مخارج زندگی خود و خانواده اش را پرداخت می کند.** گفتم آقای مروتی من برای آقای رضا پهلوی متأسف شدم . . . . ضمناً به ایشان گفتم آقای مروتی آقای رضا پهلوی برای نزدیک شدن به چیزی شبیه ائتلاف با مردم ایران فاصله ای بس طولانی دارند مثلاً نگاه کنید به برنامه های تلویزیونی شبیه برنامه آقای صور اسرافیل. صور اسرافیل یکی از بهترین دوستان ملیون است زیرا هیچ کسی مثل ایشان به آقای پهلوی و مشروطه و سلطنت خواهان دشمنی نکرده است، خدا کند برنامه اش تا نجات نهائی ایران در آن تلویزیون پابرجا بماند. آقای مروتی خنده مفصلی از این حرف من کردند و خوشحال و خندان دست مرا فشرده از من دور شدند.

لحظه ای بعد آقای سربی و آقای بهبهانی دو برنامه ساز خوب تلویزیون رنگارنگ وارد شدند. هنوز یکی دو ساعت به آغاز جلسه ساعت دو مانده بود. با آن ها نشستم و به صرف چای و قهوه مشغول بودم که ناشناسی از پشت سر مرا گرفت و مشغول بوسیدن شد. آقایان سربی و بهبهانی او را می دیدند و می خندیدند. لحظه ای بعد مرا رها کرد. او شهرام همایون صاحب و برنامه ساز ماهر و پرتوان و معروف تلویزیون کانال یک بود. پس از خنده و شوخی معمول بلافاصله از ایشان پرسیدم آقای همایون چه کسی شما را به این جلسه دعوت کرده است؟ جواب دادند: **همین مسئولانی که اتحاد جمهوریخواهان را ترتیب داده اند و دعوتنامه ای را که به من فاکس کرده اند در اطاقم موجود است.** با این ترتیب گرچه بر من معلوم بود، ولی بیشتر معلوم شد که حضور تلویزیون ها و مشروطه خواهان در اینجا اتفاقی نبوده است. حالا دیگر برایم شکی نبود که دسیسه ای بس بزرگ بر علیه مردم ایران در شرف انجام است.

سخن کوتاه . . . ساعت یک بعد از ظهر به سوی اطاق جمهوریخوهان رفتیم. جمعی نشسته بودند و آقای سربی مشغول جابجا کردن و مرتب کردن وسائل فیلمبرداری خود شدند. ناگاه صحبت های اعتراضی به آقای سربی از سوی سران جبهه ملی از قبیل آقای دکتر قائم مقام و محمد اقتداری و چند نفر دیگر آغاز شد که این جلسه خصوصی است و ایشان نباید برنامه را ضبط و پخش کنند. آقای سربی با جواب های بسیار محکم و منطقی به رد ادعای آنان پرداخت. من نیز به حاضران گفتم پخش برنامه امروز به اهداف ما که جلب نظر تمامی جمهوریخواهان است کمک بسیار می کند. از این گذشته وسائل ارتباط جمعی و روزنامه ها یکی از رکن های مهم و ضروری دمکراسی است چگونه می توان این برنامه بسیار مهم را که چیزی نباید به غیر از خدمتگزاری به مردم در آن باشد از نظر مردم دور نگاه داشت؟ مگر اسراری در کار ما نهفته است؟ مگر خیانتی در شرف تدوین است؟ آقای دکتر قائم مقام با متانت قابل توجه و بادی که در غبغب مبارک بود فرمودند آقای حسیبی مگر جایز است که کسی دوربین تلویزیون ها را به اطاق خواب خود راه دهد؟. از این مثالی که حضرت بیان نمودند و از معجزه ای که در علم کلام از ایشان مستفیض

شد چنان در عجب ماندم که بی اختیار به حضرتشان صد آفرین گفتم. ناگاه آقای دکتر حسن ماسالی این پیر دیر سیاست و مبارزه وارد اطاق شده و با تحکم بسیار زننده ای فرمان ایست به آقای سربی دادند. نفس ها در سینه حبس شد. من فریاد بر آوردم که این چه وضعیت نامناسب و مشکوک است که راه انداخته اید؟ این چه نیرنگ است که به کار مردم می کنید چرا یک جو خجالت نمی کشید؟ گفتم برنامه ای که به دست حسن ماسالی تهیه و تنظیم شود نتیجه ای بهتر از این به بار نخواهد آورد. آقای ماسالی که هر دو ما خوب همدیگر را می شناسیم، در برابر گفتار اعتراض آمیز و فغان و فریاد من کوچک ترین عکس العملی از خود نشان نداد. او می دانست کار دارد به جای باریک می کشد. صدای من به بیرون از اطاق و به ویژه در اطاق بغلی نیز طنین انداخته بود. سربی بساط رکن اساسی دمکراسی را جمع کرد و به استودیو تلویزیون رنگارنگ بازگشت. آقای سربی گویا بلافاصله پس از ورود به تلویزیون تمام واقعه را در برنامه زنده ای به مردم بازگو کرده بود. من این برنامه را با کمال تأسف نتوانستم تماشا کنم.

برنامه اتحاد ملیون جمهوریخواه و دیگر جمهوریخواهان ساعت دو بدون حضور هیچ تلویزیونی آغاز شد. در یک ساعت اول بیشتر بحث بر سر همان اتفاقی که در رابطه با اخراج آقای سربی از جلسه بود گذشت. یکی دو نفر از ملیون و جمهوریخواهان جلسه را پس از مشاجره ای بسیار جدی و منطقی بر علیه اخراج گزارشگر تلویزیونی جلسه را ترک کردند،از جمله آقای دکتر بهار نیز که خود در تلویزیون رنگارنگ دارای برنامه های بسیار مهم و آموزنده ای هستند تاب تحمل ادامه شرکت در جلسه را نیاورده لاجرم جلسه را ترک کرده بودند. من نیز تاب تحمل را زمانی به کلی از دست دادم که آقای بیژن مهر دعوت کننده خود به واشینگتن را دیدم که مرتب از این جلسه به جلسه مشروطه خواهان و دوستان خود در اطاق بغلی سر می کشید. از عموم پرسیدم آیا رفت و آمدهای آقای بیژن مهر به اطاق بغلی هم که از یک سوی نماینده تام الاختیار آقای طبرزدی در آمریکا و از سوی دیگر عضو فعال و رسمی جبهه ملی در آمریکا نیز هست طبیعی و اتفاقی است؟ همه فرمودند بلی آقا تو چقدر به همه چیز بد بینی و ادامه دادند که ایشان دارای طبیعتی چنان مهربان و ملایم هستند که با همه کس فارغ از باورهای سیاسی و شیوه های مبارزه آنان رفیق هستند. ناگزیر بر ایشان آفرین گفته، ولی بدون اینکه بتوانم اتفاقی بودن کل پیش آمدها را هضم و قبول کرده باشم از اعلام پنج دقیقه استراحت توسط رئیس محترم جلسه استفاده کرده پس از بیرون رفتن دیگر به جلسه بازنگشتم. تصمیم گرفته بودم شرّ خود را از سر اتحاد کنندگان باز کنم و آن ها را به حال خود بگذارم تا برنامه هایشان را بدون من که تقریبا به صورت یک فرد غیر خودی در آمده بودم به اتمام برسانند، کسی چه می داند چه بسا به طور اتفاقی عدو می شد سبب خیر اگر خدا میخواست!! . . .

یکی دو ساعت بعد مرا به تلویزیون رنگارنک برای مصاحبه دعوت کردند. دعوت را پذیرفتم. در میان آقای بهبهانی و سربی دو برنامه ساز صادق و کاردان جلو دوربین نشستم و رو به مردمی که در آن جلسه ها حضور نداشتند سخن گفتم و به سوآل هایشان با نهایت صداقت پاسخ دادم. یکی از بینندگان درباره آقای تیمسار مدنی از من سوآل کرد. گفتم صداقت و یکرنگی وی را که با دریافت مبالغی از دولت آمریکا به نجات جان افسران بی گناه و نجات همسر و فرزندانشان از چنگال دژخیمان خمینی همت کرده بود، و با وجود بر این ضمن گزارش این کار به مردم از دریافت آن وجوه اظهار پشیمانی کرده بود می ستایم. به دنبال ذکر این مسئله در باره دکتر مدنی چنین بیان کردم که ایکاش دیگران نیز نسبت اقراری صادقانه به اشتباهات گذشته خویش مثل وی عمل می کردند.

آن روز پر تحرک و جنجالی با تمام شک و شبهه و ماجرا های ناهنجار به شب رسید. آنگاه به اطاق هتل معروف باز گشتم. دیروقت بود. خوابم نمی برد. افکارم مغشوش بود. نمی دانستم این چه بلائی بود که داشت بر سر مردم ایران می آمد؟ . . .

مستقیما به اطاق هتل رفتم و مثل هر روز و هر شب به کامپیوتری که با خود داشتم پناه آوردم. در سایت خبری پیک نت چشمم روی خبری با تیتر زیر میخکوب شد:

بدعوت سلطنت خواهان و در واشنگتن

همایش "همبستگی ملی"

برای "همه پرسی در ایران"

تمامی این خبر قابل توجه بود، ولی در زیر قسمتی را که کم مانده بود چشم هایم را از حدقه بیرون پراند می آورم:

«درمقدمه این سمینار که عده ای آن را کنگره و برخی آن را همایش اعلام کرده اند، یك جلسه» مناظره میان طرفداران مشروطه وجمهوری خواهان از امروز در واشنگتن برپا شد. انتخاب» واشنگتن بعنوان مرکز برگزاری این همایش، با توجه به محل استقرار رضاپهلوی در این شهر، پیش بینی شرکت وی در این همایش را در ساعات پایانی آن مطرح کرده است. همچنین گفته می شود، مایکل لدین مسئول موسسه پژوهش تغییر نظام حکومتی در ایران نیز در این همایش شرکت خواهد کرد. گفته می شود چنانچه رایزنی ها و مذاکرات مناظره های روز یکشنبه به نتیجه مطلوب برسد، در پایان همایشی که از روز دوشنبه (فردا) در واشنگتن برپا می شود قطعنامه ای با اعلام ضرورت همه پرسی در ایران به تصویب رسیده و مجامع بین المللی برای تحقق این خواست فراخوانده خواهند شد.»

شب را به سختی به صبح رساندم (صبح دوشنبه دوازدهم). وقتی به سرسرای هتل رسیدم به هر یک از اعضای محترم جبهه ملی و به هر فرد دست اندرکار این جلسه ها که رسیدم خبر بالا را اطلاع دادم و عرض کردم این چه برنامه ریزی و این چه دسیسه ایست؟ همه بدون استثنا با چنین مضمونی فرمودند **"پیک نت مال توده ای هاست ولشان کن"** اما من ممکن نبود بتوانم **ولشان کنم**، ولی در عین حال تصورم بر این بود که با توجه به سر و صداهای دیروز و نیز خبرها و گزارش های زنده تلویزیونی **فعلا خطر از سر اتحاد ملیون و جمهوریخواهان رفع شده است.** بعید به نظر می رسید با توجه به کل ماجرا دیگر جائی برای دیدار آقای رضا پهلوی از اتحاد کنندگان طیف های وسیع ملی و جمهوریخواه در این هتل مانده باشد. به اتفاق یکی از دوستان مبارز که نماینده رسمی **جنبش آشتی ملی** می باشد به صرف صبحانه مشغول شدیم. کم کم رفت و آمدهای افراد و آنتوراژ طیف مشروطه خواه و سلطنت طلب در سرسرای هتل و رستوران آغاز شد. قیافه ها عبوس و اخم آلود بود. حضرت مستطاب آقای راب سبحانی که معرف حضور همه اقشار مردم مبارز ایران هستند نیز به اتفاق جناب آقای کامبیز محمودی رئیس پیشین تلویزیون ایران و مرد سیاستباز امروزی در کمپ سلطنت طلبان برای صرف صبحانه تشریف آوردند. آثار نگرانی ویژه ای در چهره هایشان پیدا بود. از کنار ما گذشتند. نگاه تهدید آمیز آقای راب سبحانی بر در و دیوار هتل و زمین و زمان می بارید. نمی دانم نگاه غضب آلود ایشان نماینده جنبش آشتی را که با من به صرف صبحانه مشغول بود نشانه گرفت یا مرا که با ایشان حساب و کتابی نداشتم، ولی به هر حال فرقی نمی کرد. شاید به کلی اشتباه می کردم. جالب تر این بود که دو وجود محترم از مابقی تیم سیاسی و مشاوران آقای رضا پهلوی برای صرف صبحانه دوری گزیده و به جمع آنان در قسمت ویژه ای که برای تمامی تیم ترتیب یافته بود نپیوستند!! تو گوئی بین آنان شکر آب شده بود، ولی شاید این هم مثل بقیه مسائل اتفاقی بوده ، شاید این من بودم که به یک آدم خیالاتی و مالیخولیائی مبدل شده بودم، کسی چه می داند؟

ساعاتی بعد تیم اطلاعاتی و خبرنگاران ویژه ای که بنا به گفته دوستان ساده اندیش من در جبهه ملی به طور اتفاقی به اینجا آمده بودند رخت از این هتل بر بستند و به جای دیگری رفتند، خدا می داند کجا؟ دیگر ندیدمشان.

من از روز پیش با آقای سربی در تلویزیون رنگارنگ قرار گذاشته بودم که با ایشان به ادامه صحبت با مردم بپردازم. به محل تلویزیون مردمی و خوب رنگارنگ رفتم و برنامه زنده را با آقای سربی آغاز کردم. آقای سربی قریب نیم ساعت پس از آغاز گفت و شنود تلویزیونی ناگاه بدون مقدمه به مردم گفت اکنون چون علاقمند هستم به آخرین نشست جمهوریخواهان در هتل سری بزنم و با دست پر برایتان خبرهای خوب بیاورم آقای حسیبی را با شما تنها می گذارم و او را به دست شما می سپارم. لحظه هائی بعد با مردم درد دل ها کردم، سپس خط های تلفن را یکی پس از دیگری به روی هم میهنانم گشودم که برایم غنیمتی بود به سخنان و نظراتشان گوش دهم. هیچگاه در بیست و شش سالی که در غربت بودم با آنهمه همنوع و همزبان که مرحمی روی زخم های دل پر خونم می گذاشتند مواجه نشده بودم. همه یکجا به غیر از دو یا سه هم میهنی که برای انجام فرایض سلطنت طلبانه خویش به من ناسزا گفتند و آن هم برای عاقلان بسیار پر معنا بود مصدق بزرگ را به یاد می آوردند، به او درود و سپاس می فرستادند. به یاد او اشک می ریختند و اشک به دیده ام می آوردند. گویا محرم و رابطی بین خود و پیشوای دیرین خود یافته بودند که من خویشتن را لایق چنین مقامی والا نمی دانستم. با خود می اندیشم اگر مردم را به حال خود وا گذارند، اگر بدان ها توهین و تعرض و بی حرمتی روا ندارند، اگر بر زنده و مرده دلاوران پیشین و کنونی ایران بیرحمانه نتازند، اگر تزویر و ریا در کارشان نکنند و اگر . . . اگر . . . اگر . . . این مردم از ایران به سرعت برق و باد بهشتی برای خود و برای نوع بشر می ساختند. اما با تمام جنایت ها و خیانت هائی که طی قرون و اعصار بر آنان رفته، با تمام جور و ستمی که امروز در درون مرزهای ایران بر آنان روا داشته اند و با میلیون ها جوان دانا و بینا و سرد و گرم چشیده ای که در هر شرایط نامناسب و خطرناکی نام مصدق بزرگ و نام فروهر را بر زبان جاری می سازند و چون خاری به چشم دشمن فرو می کنند دست از راه و رسم و پیروی از آنان بر نخواهند داشت. رهبران مردم محنت کشیده ایران به زودی سر از زندان های رژیم منحوس اسلام پناه بیرون می آورند و ایران را بهتر از همیشه میسازند و می بالند. مردم اینبار حاصل تجارب تلخ تاریخی را از یاد نخواهند برد و ایران را بهشت برین می کنند. رهبران و نمایندگان منتخب مردم از این پس به وظیفه خدمتگزاری خود در یک نظام جمهوری عرفی و دمکراتیک می اندیشند نه به چیز دیگر، به قول آقای دکتر حسین باقرزاده "جمهوری وسیله ایست برای ایجاد دمکراسی"، مردم اینبار بدون وسیله وارد میدان کارزار نمی شوند. مردم از هم اکنون به این وسیله و بستر آرام و مناسب برای رشد و رونق دمکراسی و نظام مردمسالاری روی می آورند و به سرعت دست به ایجاد حزب یا احزاب جمهوریخواه می زنند.

محمد حسیبی

25 اردیبهشت 1381 مطابق با 15 ماه می 2003

در صورت اشتباه انشائی و املائی به خاطر کمبود وقت از عموم عذرخواهی می کنم.